

بله خواهش می کنم

هر چه می خواهی بگو، هر کاری می خواهی بکن
هر چیزی هستی باش

ایمی یوهلر

ترجمه ی شهناز امیلی زاده





نشان استاندارد کاغذ بالک سوئد FSC

سرشناسه: پولر، ایمی، ۱۹۷۱-م. Poehler, Amy, 1971-

عنوان و نام پدیدآور: به خواهش می‌کنم: هر چه می‌خواهی، سو، هر کاری می‌خواهی بکن، هر چیزی هستی باش

نویسنده ایمی پوهلر؛ مترجم شهناز کمیلی زاده

مشخصات نشر: تهران: نشر سنگه ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۳۲ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

فروست: کتاب برای زندگی بهتر؛ ۲.

شابک: 978-622-95827-3-2

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Yes please, c2014.

عنوان دیگر: هر چه می‌خواهی بگو، هر کاری می‌خواهی بکن، هر چیزی هستی باش.

موضوع: پولر، ایمی، ۱۹۷۱-م.

موضوع: Poehler, Amy, 1971-

شابک افزود: کمیلی زاده شهناز، ۱۳۳۲- مترجم

ردمبندی کنگره: PN۲۳۸۷

ردمبندی دیویی: ۷۹۲/۷۰۲۸۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۹-۵۷۹



سنگ نشر :نگ

www.sangpublication.ir

نشر سنگ: سر فضای مجازی:

[@sangpublication](mailto:sangpublication@gmail.com)

پست الکترونیک نشر سنگ:

sangpublication@gmail.com

شماره‌های تماس: ۰۲۱۸۸۸۶۴۵۴۲ - ۰۹۳۰۹۱۰۷۰۰

بله خواهش می‌کنم

کتاب برای زندگی بهتر - ۲

نویسنده: ایمنی پوهار

مترجم: شهناز کمیلی‌زاده

ناشر: سنگ

چاپ اول: ۱۳۹۸

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۸۲۷-۳-۲

چاپ و صحافی: پردیس دانش

قیمت: ۳۷۰۰۰ تومان

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر سنگ است.

مقدمه

نوشتن دشوار است

من کار زیاد را دوست ندارم و علاقه‌ای ندارم و انمود کنم همه چیز کامل و بی‌عیب و نقص است. این را در مورد حرفه‌های فنی و از نوشتن هیچ هراسی ندارم. تمام عمر نوشته‌ام؛ داستان و نمایش‌نامه و طرح اولیه و پیام‌نام و شعر و طنز. این‌طوری بیش‌تر احساس زنده بودن می‌کنم. و احساس جاری بودن و کنار آمدن با آن‌ها که با نوشته‌هایم در ارتباطند، راحت‌تر نفس می‌کشم. ولی این کتاب تقریباً مرا کُشت. چون می‌دانید، یک کتاب، یک کتاب، جلد دارد؛ می‌شود اسم آن را ژاکت گذاشت و آن ژاکت محتویات داخل کتاب را گرم نگه می‌دارد. بنابراین کلمات، ابدی می‌شوند و همه می‌توانند بارها و بارها و تا سال‌ها افکار ناب شما را بخوانند. وقتی کتابی چاپ می‌شود، نمی‌توان تغییری در آن ایجاد کرد و این واقعیت برای این فرد بدیهه‌گو که به افسون و سحر خود متکی است، تنش‌زا است. به من گفته‌اند در خانه بهترم و از عکس‌هایم زیباتر هستم. ولی این دو مورد هنگام نوشتن کذب مقبول نیستند. انتظار دارم کتاب صوتی‌ام در نشست‌های نشاط‌انگیز و فرح‌بخش رونمایی شود. به این امید که همکاران معروف و مهمم هنگامی که در مورد دوره‌های تیره‌تر زندگی‌ام سخن می‌گویم، وانمود کنند کارم را پسندیده‌اند. همه می‌توانند رؤیایپردازی کنند.

من شغلی دارم که دوازده ساعت در روز فرصت سر خاراندن هم ندارم. دو بچه‌ی زیر شش سال دارم و در حال جدایی از همسرم هستم. پروژه‌های زیادی هم در دست دارم.

عاشق شده‌ام و سعی می‌کنم برای ماساژدرمانی کله و جمجمه‌ام وقت بگیرم. تمام مواردی که نوشتم، هم شگفت‌آور و فوق‌العاده‌اند، هم هولناک و ترسناک. در عین حال تعادل را به هم می‌زنند و به‌حدی سرم شلوغ است که ساعت‌ها گوشه‌ای نشستن و نوشتن، فکر احمقانه و ترسناکی به نظر می‌رسد. چهل و دو سال سن دارم و درست و حسابی به میانسالی پا گذاشته‌ام. آن قدر زندگی نکرده‌ام که نگاهی به گذشته‌ها بیندازم، ولی برای من و اثر بودن و لطیفه‌گویی خیلی پیرم. اکنون می‌دانم که هیچ نمی‌دانم و مثل شما، هر روز وقت خود را بیهوده سپری می‌کنم. ولی در هر صورت، ایناهاش... من کتابی نوشته‌ام که اکنون در دست شماست.

ه، در مورد نوشتن دروغ می‌گویند. به دروغ می‌گویند چه کار ساده‌ای است یا چه قدر سخت بوده. این‌ها این‌ها نیال‌انگیزی را جاودانه می‌سازند و وانمود می‌کنند نوشتن تجربه‌ی دل‌انگیز و زیبایی است که در خوابی با معماری فوق‌العاده، پر از رمان‌هایی با جلد چرمی و شراب قرمز در منطقی کوستان سواحل کالیفرنیا، رخ می‌دهد. آن‌ها از تشریفات صبحگاهی خود سخن می‌زنند و این کار برای نوشتن چه لباسی می‌پوشند و چه‌طور برای تنها بودن گوشه‌ی دنجی پیدا می‌کنند. ملامت‌بار و خسته‌کننده. هیچ‌کس در مورد نوشتن یک کتاب، واقعیت را بر زبان نمی‌آورد. نویسندگان وانمود می‌کنند داستان‌های‌شان همیشه کامل و درخشان است و فقط باید روی کاغذ آورده شود. واقعیت این است که نوشتن، دشوار، خسته‌کننده و گاهی فوق‌العاده است، ولی نه همیشه حتی من هم در مورد نوشتن دروغ گفته‌ام. به مردم گفته‌ام نوشتن این کتاب مثل زرد گرد خاک، از یک فسیل بوده است. چه مزخرفاتی. در واقع نوشتن آن، مثل این بود که با آبر پیچ‌گشتی به جان فریزر بیفتی و آن را چکش کاری کنی.

وقتی بچه‌هایم به خواب می‌رفتند، این کتاب را می‌نوشتیم. در مترو، هواپیما و فواصل بین فیلمبرداری برنامه‌های تلویزیونی... این کتاب را بر اساس افکار درهم و برهمی که در آیفونم یادداشت می‌کردم و گفت‌وگوهای درونی‌ای که پیش از خواب در ذهنم شکل می‌گرفت، نوشته‌ام. آن را زشت و منقطع نوشته‌ام. خیلی سعی کرده‌ام بیش از اندازه نمایشی

عمل نکنم؛ مثل زمانی که در سن سیزده سالگی این شعر را در کلاس تعلیمات اجتماعی نوشتم:

وقتی زندگی از هر سو به تو حمله می کند

به شدت آزارت می دهد

و بی درد و رنج ترین

راسان ترین راه برای جان به در بردن

رگ است.

در این مرحله ای می کنم در تاریکی این مقدمه را بنویسم، پسر بزرگ ترم، آرچی در کنارم خوانده و اب می بیند و در خواب حرف می زند. چراغ را خاموش کرده ام. فقط از نور آبی پد استفاده می کنم. در مورد این که نوشتن چه قدر دشوار است، می نویسم. نوشتن این کتاب، ترسناک است. نه به این معنی که حتی با وجود آرچی که در کنارم خوابیده و ناشرانم که مدام نق می زنند و عیب جویی می کنند. در این مدت به ناشرهایم ایمیل هایی با عناوینی مانند «چه طور جرأت می کنید»، «این کار سرگزر عی نیست» و «چرا سعی می کنید مرا بکشید؟» فرستاده ام. بیشتر ناشرها کشمکش برای نوشتن را به چیزی نیرومند و مردانه تشبیه می کنند؛ مثل کشتی گرفتن با خرس. ولی کتاب نوشتن، چنین نیست. خزیدنی است آرام، ملایم و آهسته به سوی خط پایان.

صادقانه بگویم، لحظاتی را گذرانده ام که حتی برایم مهم نبوده که این کتاب را بخواند. فقط خواسته ام تمامش کنم. اگر در حال خواندن آن هستید، پس به ناشرانم بگویید که به احتمال زیاد یعنی ناشرهایم به من گوشزد کرده اند بیش تر از این نمی توانم به سرهم بندی کردن و وصله کاری ادامه دهم. اکنون از این فرصت استفاده می کنم و از شما به خاطر خریدن این کتاب و خواندن آن و سرانجام تبدیل آن به فیلمی جالب توجه با بازی ستاره هایی مثل کیت وینسلت، کیتی پری و کیتی کوریس، تشکر می کنم.

اجازه دهید از شما پوزش بخواهم. لطفاً مرا به دلیل نوشتن این مقدمه ای خودخواهانه ببخشید. می دانم دارم چه می کنم. دلایلی ارائه می کنم تا بدانید به چه دلیل باید از سطح

توقعات خود کم کنید برای این که بتوانید به شدت تحت تأثیر بینش و بصیرت فریبکارانه‌ی من در مورد کار و زندگی قرار بگیرید. من، زن عاقل و بالغی هستم و حيله‌ها و نیرنگ‌های خودم را دارم! خیلی خیلی خوب بلدم برای کارم گریه و زاری به راه بیندازم و وانمود کنم اهمیتی نمی‌دهم تا کار نهایی‌ام کاملاً طبیعی و بخشی از ذاتم به نظر برسد، نه چیزی که ماه‌ها و سال‌ها برای آن جان کنده‌ام. در حین نوشتن در مورد خودم، چیزی درباره‌ی خودم کشف کردم. در واقع اطلاعات زیادی در مورد خودم به دست آوردم. به شما خواهم گفت، من شما را می‌پوه‌تر از خودم می‌دانم. همچنین متوجه شدم بی‌پرده نوشتن به من آرامش می‌دهد. نمی‌تصور کنید زندگی معماست.

هنگام نگارش این کتاب، اشتباه‌های زیادی مرتکب شدم. برای مشورت و صلاحیت، از افرادی که کتاب را می‌دان را تمام کرده‌اند، پرس‌وجو می‌کردم؛ مثل این که از مادری که فرزند چهار ساله‌اش دارد، پرس‌وجو می‌کردم: «ایمان چه طور است؟ همه‌ی مشکلات آن‌ها حل شده و درد و رنج نوشتن را از یاد بردی؟» کتاب‌هایشان نوشته شده و در کتابخانه‌هایشان قرار گرفته، بنابراین همه‌ی حرف و سهواً این است که چه طور باید «مصمم و ثابت‌قدم باشی»، «اجازه ندهی ناشران تو را به سترگی در نظر بگیرند» و این که «عنوان کتاب اهمیت زیادی دارد». مصمم و ثابت‌قدم باشم؟

خیلی‌ها روش‌هایی را توصیه کردند تا بتوانم بلافاصله تمام وقت بیش‌تری را صرف نوشتن کنم، ولی هیچ یک از پیشنهادها شامل توجه و رسیدگی به همه‌های کوچکی که در خانه‌ی من زندگی می‌کنند، نمی‌شد. روی کتاب‌هایی که مردان و زنانی که فرزندان زیر شش سال دارند، می‌نویسند، باید برجسب «محروم از خواب» زده شود. «بیدار شدن»، به صورت آنلاین مطالب زیادی در مورد منتظر و مترصد ذوق و تعمق ماندن برای نوشتن پیدا کردم، اما در مورد نوشتن بین تنفس‌های بازی‌های تی-بال^۱ راهکاری نیافته‌ام. از افرادی که بچه‌های کوچکی دارند و می‌نویسند، انتظار صداقت بیش‌تری دارم. دوست دارم حرف‌های کسانی را بشنوم که احساس می‌کنند وقت کم می‌آورند. یادم می‌آید یک بار مطلبی در مورد جی. کی.

۱. ورزشی گروهی شبیه بیس‌بال برای بچه‌های چهار تا شش ساله.

رولینگ خواندم که در آن توضیح داده بود با شرایط مادری دست‌تھا که به سختی از پس پرداخت اقساط ماهیانه‌ی خود برمی‌آمده، کتاب هری پاتر را نوشته. ما به شنیدن داستان‌هایی از این قبیل نیاز داریم. گرچه، باید اشاره کنم که جی. کی. رولینگ هرگز مجبور نبود زندگی‌نامه‌ی شخصی‌اش را روی کاغذ بیاورد و آن را در قالب طنز بنویسد. مجبور نبود با گریه جلو دوربین تلویزیون باشد و هم‌چنان بنویسد، و اگر درست یادم باشد، در آن زمان فقط یک بچه‌اش^۱.

این شاید اشتباه باشد؛ ناشرها لطفاً حقایق را بررسی کنید. اجازه دهید بازار فروش هم مطلع شود که خیلی ناامید می‌خواهد به خواهش می‌کنم، تبدیل به هری پاتر بعدی شود. در کمیته‌ی بررسی‌سندگان دیگری را که سرگرم دست‌وپا زدن و تقلا کردن هستند، جست‌وجو کردم. از آن‌ها خواستم برای وقفه ایجاد کردن در بدبختی و سروکله زدن با کتاب خودشان به من کمک کنند تا بتوانم چند صفحه بیش‌تر سیاه کنم. فکر کردم از هیولاری کلیتون هم درخواست کنم، ما فهمیدم به شدت سرگرم نوشتن، تمام کردن و چاپ کتاب خودش است. اگر کمی بهتر زمان بندی کرده بودم، می‌توانستم در نوشتن کتاب او کمک کنم، او هم می‌توانست سهمی در رشته‌های من داشته باشد. اما خراب کردم. به گمانم مقاله‌ام با عنوان قاضی جودی، قهرمان آمریکا، در زمان دیگری در مجله‌ی هارپرز^۲ خوانده شود.

نوشتن این کتاب به حدی دشوار بود که در مقایسه با آن، دست‌نویس برنامه‌ی پارک‌ها و تقریحات را طی سه روز نوشتم. نوشتن از زبان کسی که زبان من نیست، بخش بود در زمان نوشتن این کتاب، دو فیلم‌نامه هم نوشتم. (این حقیقت ندارد، هرچند من در خواب هم می‌توانم یک فیلم‌نامه بنویسم.)

در نتیجه من چه می‌کنم؟ ما چه می‌کنیم؟ وقتی خسته و وحشت‌زده‌ایم، چه‌طور پیش می‌رویم؟ وقتی صدایی در ذهن‌مان فریاد برمی‌آورد که هرگز نمی‌توانیم این کار را به انجام برسانیم، چه می‌کنیم؟ وقتی مغزمان به ما می‌گوید تو هرگز این کار را تمام نخواهی کرد،

۱. Harper's مجله‌ی مد زنانه‌ای است که در آمریکا چاپ می‌شود.

هیچ کس اهمیت نمی‌دهد و زمان آن رسیده دست از کار بکشی، چه‌طور خود را به زور پیش ببریم؟

خب، اولین کاری که باید انجام بدهیم این است که مغزمان را دریاوریم و آن را در کشتو بگذاریم. آن را به جایی بچسبانیم و اجازه دهیم به کج خلقی و اوقات تلخی‌اش ادامه دهد تا خودش را شست‌وشو دهد و پاک شود. شاید باز هم صداهای مغزتان و مزخرفاتی که تولید می‌کند را بشنوید، اما تق‌ونوق‌هایش خف‌تر به گوش می‌رسد، انگار جلو دهانش را گرفته باشید و این واقعیت که دیگر در کله‌ی شما نیست، باعث می‌شود مسائل واضح‌تر به نظر بیایند. بعد می‌توانید به کار خود پردازید. سخت کار می‌کنید و آن را می‌نویسید از بدن خود استفاده می‌کنید روی کامپیوتر خم می‌شوید، تمدد اعصاب می‌کنید و قدم می‌زنید. می‌نویسید و بعد از این می‌پزید و مطالب بیش‌تری می‌نویسید. دست‌تان را روی قلب‌تان بگذارید و ضربان آن حس کنید و تصمیم بگیرید آن چه نوشتید، صادقانه است یا نه. این کار را انجام می‌دهید. موضوع، انجام آن است. موضوع، انجام کاری است. حرف زدن، نگران بودن و فکر کردن، انجام کاری محسوب نمی‌شود. این چیزی است که می‌دانم. نوشتن کتاب، نوشتن کتاب است.

پس آغاز می‌کنیم، شما و من. زیر، قرار است به کار دیگری انجام دهیم؟ نه بگوییم؟ به فرصت و مجالی که شاید کمی خارج از حیطه‌ی آسایش و راحتی‌مان باشد؟ صدای‌مان را خاموش کنیم زیرا نگرانیم کامل نباشد؟ من معتقد هستم، این مهم پیش از این که آماده باشم، دست به کار می‌شوند. این جا آمریکاست و به من اجازه داده شده عزت‌نفس داشته باشم. این کتاب مستقیماً از زیر انگشتان پرجنب‌وجوش و کک‌کلی من درآمد. می‌دانم که نبردی در کار بود. خون و خونریزی شد. جنگی تمام‌عیار میان مغز من و محافظه‌کارم و قلب رئوف و نرم و نازکم. متوجه شدم رمز و راز آدم‌ها را دور می‌کند و من از دروغ‌های در قالب واقعیت خسته شدم و در حسرت مکانی پاک و نورانی هستم. پس بگذارید به حقایق پنهان و واقعیت محض بنگریم و به دیگران خوشامد بگوییم تا مثل ما در وادی حقیقت گام بردارند. مثل ساتنویچ‌های روبازی که خطرات زیادی دارند اما بزرگ زندگی می‌کنند و با

تمامی دندان‌های‌شان لب‌خند می‌زنند. این‌ها آدم‌هایی هستند که می‌خواهم دوروبرم باشند
می‌خواهم با این روش صادقانه زندگی کنم، دوست بدارم و بنویسم.
جز زمانی که افراد مشهور بدون آرایش بیرون می‌آیند، می‌خواهم افراد مشهور من زیبا
به نظر برسند نیازی نیست آن‌ها را در حال بنزین زدن ببینم.
سعی کردم واقعیت‌ها را بر زبان بیاورم و بامزه باشم. شما، حیوانات کثیف، چه انتظار
دیگر - از من دارید؟

دوست‌تان دارم

ایمی